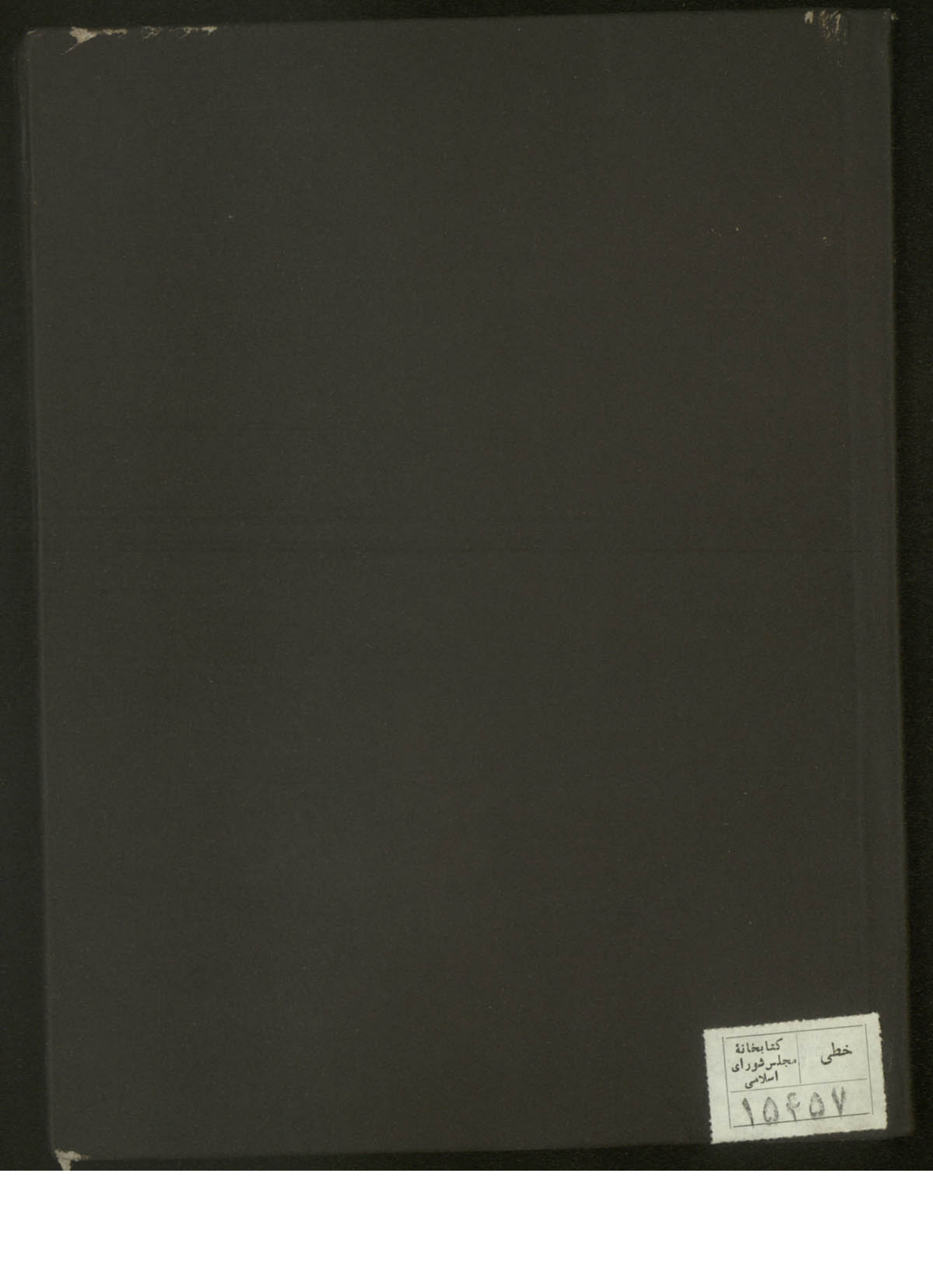
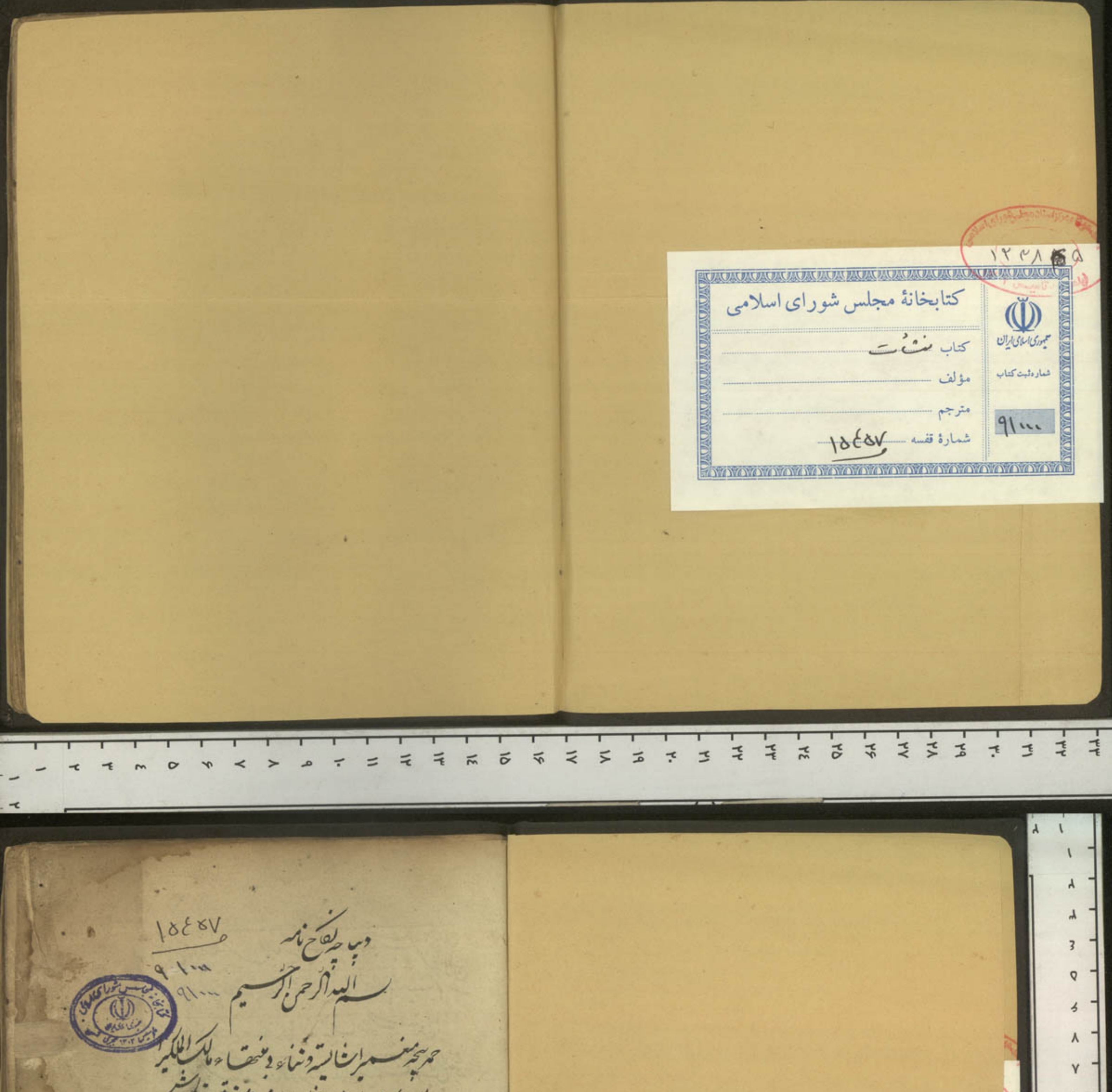

خطی
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۵۴۵۷



دیباچه نکاح نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و سپاس بی‌مر شایسته و ثنای بی‌منتها مالک الملکی را سزاوار است عز شانه و عظم سلطانه که بمقتضای حکمت کامله اش اوراق افراد نوع انسان را بر رشته الفت و مودت شیرازه بسته از ضرر فنا و انقطاع نوع ایمن کرد و انبیا و باغبان حکمت بالغه اش اشجار وجود مرد و زن را به پیوند زناشوهری مثمر ثمره الفؤاد اولاد کرده چاشنی لذت آن را بکام مادر و پدر رسانید بیت

ز ابر افکند قطره سوی یم / ز صلب آورد نطفه در رحم
ازان قطره لؤلؤ لالا کند / وزین صورت سرو بالا کند
دهد نطفه را صورتی چون پری / که کرده است

درآب چشم شماری و دیباچه صحبت نامه بر صفحات رای زرین
و دیده وصلش غائبان روشن نکرده و پیرایه دیباچه جان نشینان
دوستان این سر منزل به لقای مقام ارجمند بستن و بار
گناهی است که شاه و گدا اسرار آن ستاند کوچ موقوف
و بروز با سلام طرب غیبی تهنیت اشتیاقش بهبود بستن
نشیمنها با خبر سلامتی این سفر خطر ... نسبار
ضرور ... و دلش تغافل در زیر آن از طرایقه عفات و ... نیات
در است بنا بر این حضرت ... ان دوستی عجمی که اند فلان را
در ... اجل ... از ما ... بنا بر ار
خلود ... در شکوه اظهار
محبت نه نیسند اگر چه مدتی است که رقم ... بر صفحه احوال
مجامع و صحایف آمال مخلصان کشیده اند مطلقا یادی نمی

... عاجز

بار اسباب

اما حق تعلیم است که در ... که مهجوری و دوری صوری دست داده بلکه
یکلخت خاطر از دعای بقای خدا آن بوده و نخواهد بود و مطلقا به التفات داشته
ایشان را محو و منظور نداشته و نخواهد گذاشت باری بهر حال لطف
فرموده پیشی از این منزوی محنت خانه دوران و مجموعه کمالات اقتران را یاد
اشتغال و به التفات نوازند و جامه صبر و شکیبائی که از دست مفارقت آن
سرو بوستان رعنائی صد هزار چاک شده بخیط و صال در رشته اتصال بدوزند
در باب از این گستاخی نمودن مطلوب نیست و اختصار به دعا اولی همواره ۲ در غربت ۳
مرآت حصول مراد و مطالب و مقصودات بصیقل الطاف داعطاء حضرت
واهب العطایا منور و مجلا ... و صفا باد ... در باب مفارقت نوشته
حاکم التهاب مشاغل صوری و مهجوری و اشتغال تواتر
دوری و مهجوری بر تبه رسید که اگر زبانی در معرض تقریر شرح آن
آن درآید در دم بسوزد و اگر قلم بوصف تحریر آرند که از آن زبان گشاید
همچون نی پر از دود ... بسوزد دل چگونه آتشی ... کرد ...

در اشتیاق نوشته

المنة لله که در ایام فراق حضرت ... کارساز و خداوند بنده نواز
گواه حال این گرفتاران محنت خانه سوز و گداز است که تا از سعادت ملازمت و خدمت ... زمان
محرومی است داره روز و شب انیس دل محزون و جلیس جان غمگین به غیر از آه و ناله و فغان ... چیزی نیست
و رفع از نقا ... غیر از حصول سعادت و دولت مواصلت هیچ چیز دیگر منظور نیست اما بمقتضای
هر شامی را صبح و هر غروب را طلوع باشد متوقع است و امید وارست که شام فراق ... صبح و صال
عشرت مبدل گردد و خطا تعلیق ... و دولت ... بار ... و بیان اخلاص
نوشته اگر چه مدت مدید و عهد بعیدست و مخلص ترین بندگان و مخصوص ترین
دعاگویان را به نوازش قلم و نگارش رقم سرور و شادمانی ... بالکلیه از خاطر
منیر مهر تنویر آفتاب نظیر خورشید ... محو و منسی نموده اند اما حضرت رب العزة
شاهد حال است ... جاه و جلال است ... خالی از خیال ... سرو بوستان
فضل و کمال نبوده و نیست امید وارست ... این داعی را از گوشه خواطر محو و منسی
نفرمایند و ... نامه ... ۲ غنیمت ۳
فرمی و تسکین دل غم ... جامه ... و منتظر است که

ازوی آتشی در قلم گیرد بنابر ... از سوختگی سروان
معطوف داشته همراه زبان ... مقال ... رشته سخن رگ جان
میسوزد : زاهم همه سوز استخوان میسوزد : سوزی که مرا بدل نهان میسوزد :
روشن ... میسوزد : امید وارست که ... و ارتباط را
از رشحات وصال آن ... و ... الم مهاجرت و ... از
مشاهده حال آن ... در ایام فراق آید
و صبح طرب ... از مشرق اقبال ... مطلع آمال ... بر آید انه علی
ذلک ... قرار ... درهم ... از ... النماس از ... کلام
و مراسم اشتیاق آن ... آفاق ... سهل آمال گرفتاران
محنت خانه اندوه و فراق را ... فراموش کرده اند
و مخلص داعی ... خاطر ... همیشه ...
ارادت ... فضل کامل و لطف شامل حضرت رب العزة ... تازه
... در زبان باد ... و آله الامجاد

در امتنان نوشته

ریاح رحمت و شفقت و لطف عنایت از مهب بنده نوازی و ذره پروری
وزیدن گیرد و طایر همایون جناح التفات بی نهایت از آشیان استغنا بال افشان
بسوی این بندهٔ داعی دولتخواه قدیم آغاز پریدن کند و جویبار فضل و عنایت
از رشحات فضل کامل حضرت فیاض علی الاطلاق و مالک الملک باستحقاق
الحاجات جمیع المناجات ذات بیمثال و پیکر بی همال آن فرخنده فال عدیم
المثال را حامی و ناصر باد   در جواب نامه مفارقت نویسند   امیدوار
از التفات بی نهایت و چشم داشت از غایت عنایت خدام آنکه
کلبهٔ احزان منتظران زوایای اشتیاق و خانهٔ چشم مترصدان زاویهٔ
فراق را از پرتو جمال با کمال و شمع وصال بی مثال جلالت منشور در دیده روشن سازند
و سر برادری غم دیدگان را با التفات مقدم شریف با اوج سربلندی
افرازد   در تکلیف نویسند   اگر آن آفتاب مکرمت و سپهر سروری خورشید
آسمان اعتبار ذره پروری و مخلص گستری نموده و منزل محنت
و فراق و معتکفان کاشانهٔ اشتیاق را بیمن مقدم شریف بنوازند و محنت
خانه دل

های دردمندان و بیت الاحزان مستمندان را بنور مقدم مسرت لزوم ساز و از
طریق بنده نوازی عجیب و غریب نخواهد بود ابای آفتاب بود ذره پروری
این شرطی بی مهرانه میکند مکن   در جواب نامه نویسند   مکتوب مرغوب
محبت اسلوب که نامزد این دعاگویان به نفاق دار ز دردمندان مشتاق فرموده بودند
مشحون بنوید الطاف و مقرون بکمال اعطاف درود نمود طایر بیت و مونس دل
مهجوران رنجور و مایهٔ صحت بیماران و کاشانهٔ حرمان گشت گلشن مبنی بر صحت
و سلامتی ذات با برکات و عنصر خجسته صفات الجناب بود از آن گونه
شادمانی و راحت و خوشحالی روی نموده در اسم حمد و لوازم شکر بتقدیم
رسانیده اضعاف آن مضاعفه دعوات اخلاص شعار و مودت
محبت آثار را ابلاغ و ارسال گردانیده حقا ثم حقا که متعطش زلال
وصال آن عدیم المثال همواره تشنه و میباشد امید که عنقریب وسیله که
متضمن حصول این مطلوب باشد از مکامن غیب بظهور آید و الیه
در جواب حکما در طلب تحفه   داروی درد فراق در دفع تدبیر عارضه
اشتیاق که قاصد دار الشفای مکرمت و خادم شربت
خانهٔ مرحمت از آن مجموعه آیات یونانی و آن وضع و آیین
لقمانی برگوشه ... ناتوانی این مخلص بجان مشتاق دل بیمار برد

وانی نهاده اضعاف آن دواء دعا و ... ترتیب داده
موجب صحت مزاج اشرف باد   در جواب برادر نویسند
سرافراز نامهٔ خجسته نام فرخنده فرجام از ملازمان حضرت خداوندگار
کار باستحقاق استظهار علی الاطلاق بسوی بندهٔ بی اعتبار و ذرهٔ حقیر
خاک رد دعاگو شرف ... بمقدار رفیع وصول انداخت و آثار عنایت و التفات
... مفاخرت بتقدیم اوامر حسن مراسم کلام صحت ذات
شریف به مشام جان بنده در ... رسانیده راحت برون
از حد بخشید و الحمد لله علی نعمائه   به برادران نویسند   مظهر مکارم
اخوت و مظهر مراسم فتوت تازه نخل با نهال برابر در گلشن زندگانی
از یک چشمه آب و در دو راحت رنج و جهد در کار فریادرسی همیشه
سرافراز انجمن اخوت و ... افزون باد   در جواب برادران
ملاحظهٔ شکیبی نواز از منشأ اکرام و اعزاز آسمان اخوت را
فرصت اختری صدف مروت پاکیزه گوهری با نفاس عنبر افشان رسیده
و نور بخش کلبهٔ تاریک اخوان گردید باب خرده نقایص دعا و فواید ثنا که
در گنجینهٔ سینه داشت بجلوه گاه نثار کشید و من الله التوفیق دایما باد
بوالاها نویسند

بوالاها نویسند   حضرت والاجاه محتشم مکرمه معظمه شریفه عفیفه محترمه
معظمه گوهر ارجمند مایهٔ خزانهٔ دلنوازی اختران گران مایهٔ آسمان جاه
سازی صفوة المخدرات اسوة المحتجبات زبدة العفایف و المستورات
قدوة الطفاف و المعظمات طراز عطوفتها تاج المخدرات زینت و سراج
خانواده مشفقه بجا فرزندان باد   در جواب والاها نویسند   گرامی کتابت
و نامی خطابات از حضرت مخدوم محتشم والاجاه معظمه مکرمه مرتبه ساز آیات شادمانی
پیرایه پرداز است. مهربانا نخل آرای چمن نیاز پروری نزهت افزای
انجمن پاکیزه گوهری راحت مهد آسایش رسانیدگان در بستر مهد
... نیاز حقا که این نیازمند دعاگو دائم ذاکر و دراه دردی
بخشد و دولت ملازمت و سعادت خدمت آنحضرت آرزو میدارد   در تعارف
نویسند   چه شگفته بهار امید داری که بر گلشن حیاتش خبر سموم هجران
نوزد و چه دشمن سر آید بلبل گلزار آشفته در گلزاری که بر گلبن ...
جز جزم خزان نرسد از آنجا که کمال التفات و عنایت بی غایت حضرت
اعلی ... امید میدارد که در این زودی بلای هجران و جفای حرمان

بوصال مسرت آثار مبدل گردد زیاده از این اندوه و محنت نمانده شب
کدورت فراق و صعوبت اشتیاق بسر آید — درد فراق نویسند
چون شرح شکایت فراق و حکایت بی‌نهایت اشتیاق موجب افسانه
پردازی و نفس درازی است که شیوهٔ اهل دنیا بلکه شیمهٔ ارباب رعایت
لهذا خوض در آن مقدمه مناسب نبوده بهمین بیت اکتفا نموده
حال از غم هجر تو چه گویم چونست — کانچنان زغمم که نتوان گفتن — در تفصیل درد
نویسند — به کدام زبان شرح شدت روز اندوه گویم و به کدام قلم عرصهٔ
محنت شبهای کوه پویم اگر در خواب دیدمی که فرقم لشکر فراق ضیای
بست خواهد شد هرگز سر از بالین آن آستان برنداشتمی و اگر در خواطر
خطور کردی که گشت روزگار مرا از حضورم بدین سان خاک خواهد شد هرگز چشم جدا
نگاشتمی امید آنکه گردش آسیای گردون نابهنگام کاردش تبع هجران سیاه
روزگار شام شادکامی و صبح کامرانی مبدل گردد — بیاران
نویسند

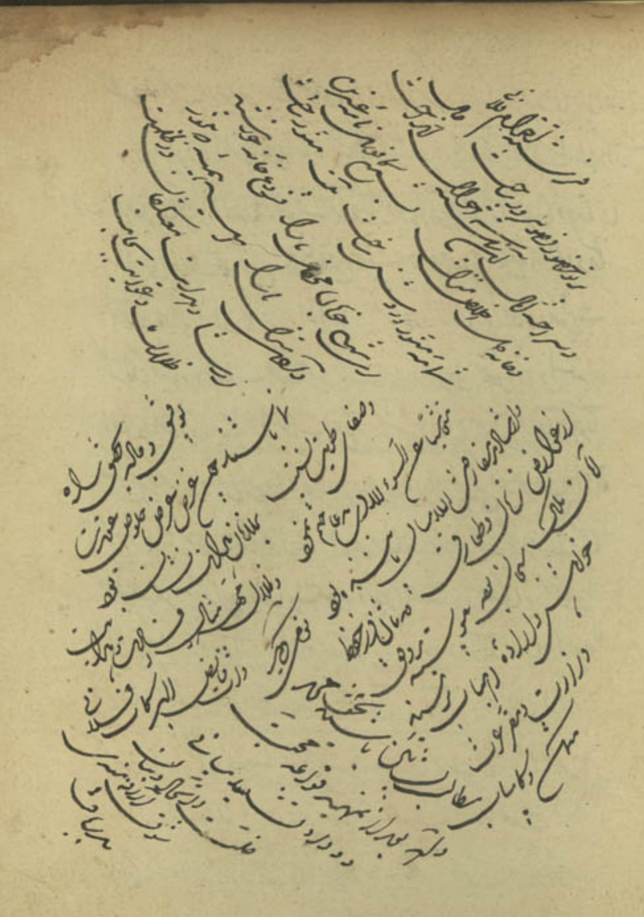
درهای قیمتی که از رشحات خامهٔ دربار در رشتهٔ سیاق کتابت کشیده شده بود موجب
گوهر افشانی چشم خونبار شد لؤلؤهای بیقیمت که از معانی غریبه بر لباس رنگین برگ
مقصود و مرصع یافته بود باعث خاک بر سر جمع نزار گشت — بدیشی بزرگ نویسند
مخلص بلا اشتباه فلان بعد از وظائف دعاگوی و ثنا خوانی که شیوهٔ مخلصان صمیمی است
بعرض بندگان نواب مستطاب عالیجناب معالی‌مآب مرتضوی انتساب ظل الاله
مستغنی عن الالقاب لازال آیات صدارته و اقباله الی یوم الدین میرساند که چون
فلان بار فلان الی آخر نوعی دیگر مخلص‌ترین دعاگویان فلان که در آناء اللیل و اطراف النهار
به نشر مناقب جلائل القاب رطب اللسان است و بنقاب صدق و محبت و خلوص ارادت
انقابیم از دیرگاه بر بنیان بسته ادعیهٔ صالحه و اثنیهٔ فاتحه از راه ولا بجانب والا در
جمیع اوقات خصوصا در مظان دعا روانه میدارد و چون از شوائب ریا مبرا و مبرات
امیدوار است که بهدف اجابت مقرون گردد یا حق سبحانه و تعالی چنانکه ذات مبارک آن
عالیجناب بخصایص انصاف و معدلت و بسط جناح رأفت بر ضعفا و رعیت و افاضت
احسان و انعام بر خواص و عوام مخصوص گردانیده است در ایام و ساعات اوقات را به
تأسیس خیرات و تأکید قربات کرده اطناب سرادق این جلالت پایدار و تا ظهور موکد
گرداناد و عطف دامن آخر الزمان بطراز اعزاز وشی مطرز و مقرون دارد آمین و فضله بعد از

عرض دعاء شهوار که خورشید ضیا میگرداند که چون فلانی که از جملهٔ شرفا و نجبا
شیراز و محلا بحلیهٔ صلاح و تقوی است سر در دنیا بر غز عقبی نگذاشته باوجود
کلفت عیال و اطفال از مؤنت تعب و محنت طلب از امثال و اقران بطوع
و طبع اعراض نموده و علاقهٔ حرص و طمع از کیسه و کاسه رعایا قطع کرده و قدم
شکیب و قناعت بر جادهٔ الباب المحراب و از رزق علی الله مستحکم کرده و انسلاک
منهاج خدمتگاری شریعت مصطفوی بر میان جان بسته و از صدق عقیدت و خلوص
طویت بدعاگوی دوام دولت ابد پیوند مشغول است و با وجود ملک و حاصل
وظیفه و سیورغال که وجه معیشت متعلقان وی شود و تعب و مشقت دارد و همیشه
آبا و اجداد موصی الیه بموجب احکام مطاعه و فرامین واجب الاذعان صاحب عزت
و سیورغال بهره‌مند بوده‌اند در نیوقت بنابر عدم قدرت از شرف ملازمت محروم
گردیده و فلانی را روانه خدمت نموده متوقعست که ملازمان را متوکل نمایند که
نظر التفات در بارهٔ موصی الیه دریغ نفرموده بوجهی که وجه معیشت متعلقان
نموده بفراغبال در ضمن احوال بدعاگوی دوام دولت مشغول گردد که سردار
موصی الیه و متعلقان او بجهت سرور دارین آنعالیجناب بیشتر ... که ملتمس مخلص خود را
بنواجابت مقرون خواهند گردانید که باعث امیدواری مخلص و همگنان شود امید است
دست رایه دراز گاه آن در دعا خواهد افزود — نوعی دیگر
العبد الداعی فلان بوضی
نوع دیگر

لدی النواب المستطاب مبدأ الآداب و الناطق بالحکمة و فصل الخطاب والامن من
فزع یوم الحساب اشرف الله تعالی سید السادات و سند ذوی الفضل والافادات
منبع السعادات منبع البرکات رفیع الدرجات لازال کاسمه الشریف
مهدی الهادی بمنتجب حبیب الله رب العالمین وادام ظله علی العالمین سیما
العالمین و جعله من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و ثبت له قدم صدق الی
یوم الدین ان الفقیر المعترف بالعجز والتقصیر داعی الدولة القاهرة والسدة
الزاهرة ولکم بالنصر والظفر و نفاذ الامر سایر برکة توجهکم فی تکثیر الدعاء
و قضاء حوائج المؤمنین حسب الامکان و استمداد الزمان لا یخفی علیکم الاخاء
و جمیع الامتنان النظر الیه بعین التایید بما تروته نافعا فی ترویج ما اهله به
من الامور الشرعیة قلیلا من الالتفات یکم یعنی من مزید التوکید ثم ان حضرت فلان داعی
فاتحا و قدوم الاماقدم من موجبات الثواب رضوان الله علیه ولکم السلام
طول العمر ما عشت حاما و اطلب غمام و خلف علی ... ازرقه باقی بالغ
و مراهق و طفلین و جعل امر و صایة ابا فلان و النظر الفقیر المعترف بالعجز
والتقصیر و هو الی الان فی فلان و لا یخفی عن النواب المستطاب حاله من
ذات بلا و ماله فان صدر الامر بابقاء سیورغاله باسم اطفاله فلا ریب ان
ذلک موجب للثواب الجزیل والذکر الجمیل و انت المفزع فی المهمات و الیک المرجع

در جمیع الحالات و تسلک الحوائج آثار التطویل و الاطناب و السلام علیکم و الاکرام
الیکم باهل عالم توکیند بوسیله این ذریعه مراسم ارادت اتحاد و اخلاص
و تاکید لوازم اعتقاد و اختصاص خود را فراپای خواطر فیض مظاهر حضرت
افادت و افاضت هدایت پناه حقایق و معارف آگاه اسلام و اسلامیان
ملاذ مخدوم و مطاع طوایف انام خلدت ظلال افادته و افاضته علی
مفارق اهل الاسلام عمت برکات هدایته و عواطفه الی یوم القیام
نموده همواره مستوثق بتوجه الطاف خدام بوده در وقت نیل این مطلوب
بر وجه مرغوب محصل با ابرت العباد چون شوق صحبت لازم المسرت
زیاده از آن است که بدستیاری خامه و بیان مردی نامه عشری از معشار
آن تحقیق عبرد از بیان گردد لهذا طی آن نموده از حضرت حق سبحانه ادراک
صحبت لازم البهجت خواهان است امید که بسر لقا قربی با عزم
مختصر نافع میسر گردد ترقب حالت تا ادراک صحبت سامی هرگونه
مهمی و خدمتی که داشته باشند در حیز اعلام آورند حسب الامکان بفیصل
رسانند ظلال افاضت و افادات بمآثر برب العباد نوعی دیگر در ابعد
ساعات و اوقات این اوقات خورشید عنایت و مهر مرحمت بنهایت خدام

فرشته اقبال



شرف صحبت وافر الموهبت منتهی آرای انور میگرداند که هر چند فیما بین ملاقات
صوری در پرده اختفا مانده اما اتحاد روحانی همواره محرک سلسله وداد است
و خود را از جمله محبان دانسته در هیچ وقت از اوقات از ذکر و بیان اوصاف حمیده و دعای
سلامتی ذات عدیم المثال فارغ نیست و بعد صوری مانع اتحاد روحانی
بمقتضای القلب یهدی الی القلب نمی‌نیست از مکارم اخلاق مترقب
که آن ستوده صفات نیز محب خود را از جمله متحدان دانسته
ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح داشته بارجاع خدمات و انهای مهمات
بهجت و سرور گردانند تا هر آینه موجب ازدیاد یکجهتی ~~در هیچ وقت از اوقات~~
گردد چون مقصود بیان مودت و بعضی مطالب را نیز مجملی بخدمت عرضی
خواهد نمود بر زواید اطناب ننمود امید که همیشه به دستکام و مقتضی
المرام باشند نوعی جوابیه کلام معاقات پیام و بیان موالات التیام که در زمان
رقم زده کلک عنبر سلک منشیان عطارد نشان فلاح نمود و در
بهترین ساعتی از ساعات و شریفترین وقتی از اوقات شرف
درود ارزانی داشت و ورود مسرت مورد و شی باعث
ابتهاج و سرور گردید لله الحمد ظلوحی عبودیت محب صافی طویت

مفتح ابواب

مفتح ابواب مکاتبات و مشید مرجوعات و خدمات شدند تا هر آینه اتحاد
معنوی با موافقات صوری متحد بوده همواره این شیوه مرضیه را
مرعی ~~داشته~~ بوده دارند بعد از تمهید قواعد خلت و وداد و تشیید مبانی مودت
و اتحاد و تبلیغ دعوات و انهای مصادقت ابیات مشهود رای شریف
میگردانند گزارش آنکه در بعضی مقدمات که بر رفعت پناه ملا سفارشی نموده
بودند بتبلیغ تبلیغ رسالت بواجبی نموده آنچه طلب فرموده بودند
مصحوب را الیه بخدمت فرستاده شد بدیگر خدمات که درین صوب داشته
باشند منتظر الاشارت الحال است که بعنایت الله تعالی مهما امکن بتقدیم رسانند
ایام بکام باد نوعی دیگر هر چند مفارقت جسمانی مانع مقاربت
مقاربت روحانی نیست و دوری صوری حاجز قرب معنوی نه لیکن
دل قانع نمیشود بخیال دل قناعت نمی کند بجز الاشباح
کالتلاف فی الارواح میسر گردد امید که پیوسته بنابر محبت و وداد
در باب مودت و غبار اندوه از صفایح خاطر تر زدایند
و شمعهای انوار اشفاقات بنوازند نوع دیگر شرح اشتعال نوایر هجران

و بتایع التهابات نعل در آتش از آه روشن‌تر است که شمع زبان بیان آن باید نمود تا در انضاج آن تواند افزود لهذا در اظهار آن عوض نکرده تر قیمت که بیغام و صال آب بر آتش فراق افشانده به نفع القصال شعلهٔ نایرهٔ اشتیاق را منطفی گردانند بیت چو شمع سوخت ز هجر آتشم بلاکش من کجاست گریه که آب زند بر آتشم خلاصه مکارم اخلاق بر مفارق سوختگان حرارت اشواق مبسوط باد برب العباد و النبی و آله الامجاد در جواب باز زرین بال محبت و دراج رفعت های فرخ بال مودت و صفا اعنی نامهٔ نامی طراز لازم الاعزاز فلاح که از اوج بهر دوری و صحرای خبر دوری پرواز داشت در زمانی خرم داد از ملک درد و سابقه وصول کشود امید باعث انشراح صدور و سرور قلوب گردید و چون دلت آموز اشتیاق بالا یکی یکی و انتظار بود در دل محبت منزل را بآن اشتیاق در غنچهٔ لا کلام مجهول پیوست دور از آن آن ملاطفه گرامی در مقابل آن عارضهٔ نامه عندلیب دعای بالحان یکانکی مترنم و طوطی ثنای بکلمات رفیع یکانگی متکلم بمجلس تشریف منکشف گردانیم
بمنتهی گرداینم

منتهی رفیع نمی گردانیم در شرح شوق و آرزومندی و تعطش بیان زمندی که چون از الطاف آن عمیم الاشفاق نهایت ندارد در شرح نمی نماید و سعادت ملاقات که غایت مطلب است از حضرت عزت مسئلت مینماید نسیم قبول بر دوحهٔ آن در زیبا باد و برشد خیالت که پیوسته ابخ شوده و مرتبه را و عمر داشته باز جامع خدمات و بر نشده سلامتی ذات جمیع صفات مجامع را مسرور و ساخته مجور ابتیاع نباشند نوع دیگر دعای مظهر عنایات الحکام و تشان مجزا از نهایت یکانگی و داد متوجه مجلس ملاقات داشته چون مباعدت جسمانی مفارقت روحانیت دالفت بیکلفت رد نامی موقوف بر محبت جسدانی لهذا همیشه خود را جلیس مجلس خیال و انیس محفل وصال تجسم آن میداند که مجادوری از میان برخیزد و دل بمیسر و با دست آرزو بدامن مقصود در آویزد همیشه اسباب اقبال حاصل مجموع باد جواب کتاب مشکین طراز و خطاب مستطاب مسکین نواز که از اوج شرف و اقبال نامزد کمترین بندها ساکن زاویهٔ عجز و نیاز گشته بود سر مفاخرت و مباهات این ذره بیمقدار را باوج فلک دوار رسانید امید که همیشه بنغمات نوازش شیوهٔ رفیعه را مید دل داشتم کشت زار مخلصان را برشح اتلاف محبت از نبات سرسبز و ریان ختم سر چشم دوستی

انجاکه دعا شاکت فراموش انبانشه نشر زندگانی کجام زرع باد در فصل بهار دوستند بهجران بیفت باشد در انجیای بهاری و دست گلی نبردیم در سر قبای خاری اگر چه عرصهٔ چون جهان در این خجسته انجام بهار از کثرت ریاحین و ازهار رشک روضهٔ رضوان و نمونهٔ گلستان جنانست لیکن که ادرار چون غنچه خار فراق کلا در پا باشد از تماشای آن چه کشاید هر چند فزای دلکشای در و دراز تقدم ربیع از سیاری گلهای گوناگون سبزهای موزون نامی باغ ارم و نسخ تاب نهال عالم است که چون لاله داغ فراق بر دل پر خون است از ملاحظهٔ آن چه حظ آروی نماید امید که دو ستان آنان در دستان که بواسطهٔ علاج مباعدت و مرض مفارقت خشک و پژمرده شده از فیض نسیم عنبر شمیم و صال در ریاض راحت اتصال تازه و سرسبز گردد و دلها آباد آبها همواره سرسبز باد در فصل خزان نولسید تو قت برگ ریزان بینوا گشتهای غم باد تماشای خزان دل گشته است ماتم باد هر چند مطالعهٔ مجموعهٔ بوستان و ملاطفه سفینهٔ الوان گلستان از اوراق و صفحات الوان و نمون باعث سرور دلهای خرمی و نشاط صدور خاطر غمگین است از دیدن آن دیدهٔ فراق دیدها از اشک ارغوانی بر رخسار خزانی جاری کنیم و ارنگها که آتش هجران کشید بجز خون و سبک بر چهرهٔ زعفرانی جاری نسازد امید

که حتی هر خوابرا بهاری و ربیعات و هر غرس خود و عقب نسیم بهار وصال ورزیدن گیرد و ترمرده خوان فراق نضارت و شکفتگی پذیرد و در تالشیان بسند مجلس التهاب سموم جان سوز پایان فرقت و نهال تواز صفهٔ عالم فروز با و بهجور و از بزنده و مشابه آتش کرا گر طبیعتی اندیشه از خیمهٔ آتش بکند حسی بر لعه بالا در تن پسوزد و اگر مرغ و هم در فرو آید جمله از شادی جیحی قفس آتش ازغره برآید و خوف پیوسته ا نضعف از حلاوت هجران سوز استخوانم حتی فتیلهٔ شمع در سوز گدازانیت و سینه از آتش مشتعل سند ایم آه آتشین همدم و سازیست مرا این آتش ورم سجان زار او در حف ند ارم جا که بر باید زدم حرف همسد و نسیم گهی بسا هجران سرا بر دو نشنه چهرهٔ وصال بتقبیه ظهور رسانیده و سحاب الطاف و غمام اعطاف بر مفارق سوختگان بادیهٔ شوق سایه گسترانند محبت و آنکه در زمستان نبو سنده بینوا خوان مستان ادا مرا نو بهار عیش از گلبه و سبد دم نفس سرد میگشتم از شدت برودت از مهر بهجران آتش عنصری در تن فرو برده دار کثرت دم سرد اخم و حرارت غریزی در تن افسرده گشت خون در تن در روح در بدن از افسردگی آتش ها را از نیته بجان ظهور است و نزار انجا اشک لا یز جاره قوه عبور امید که آفتاب از مطلع اتصال بر آید و افسردگی بزم درد که شب دراز هجران بسر آید همیشه نهال آمال در چمن اقبال از زمهریر حوادث ای دی محروسی و مصون باد برب العباد روز بار از نولید روز بار از خواهد از چشم

اثر را خون آمدن کار حیاتی ندارد میل بیرون آمدن مجملا تا سحاب فراق نجات
دماغ آن آفتاب عالمتاب شد پیوسته باران حرمان از دیده بارد در رشک حسرت
دندان از چشمه چشم تیره تا صورت رعنای تو رفت از نظرها از گریه یکسود
در چشم تر ما نه دل را صبر آنکه در هجر تو سیلاب در بلا داده آنکه دارد دیده پای را قوت
آنکه در گل ولای وادی حرمان قدمی بجانب مطلوب گذارد بیت لیکن می برد
ز چشم دیده سیلاب مانند در ره تمنای تو پا در گل مرا ما مول آنکه رنج
آزرد بر هیچ سحاب فراق را از جهان و هلاکها بر اندازد و چهره آفتاب
مواصلت را از پرده احتجاب و اختفا ظاهر سازد فرد خوش آن وقت
که چون گل از رخ خود نقابهای هجران بار از رحمت در جمع بر گشته زار مخلصان بار
باد و رشحات سحاب افضال متقاطر دقیقی رنج بار در تهنیت می نویسید
اینکه که فلانی را همواره از ازدواج سعادت قرینی و امتزاج میمنت آیات بهار که مقرون
باشد و عشرت و شادمانی مجرّد اگر با بتان اینجا حضرت مسعود فلک عقد ثریا نثار کردانند
در حضور روا است داگر به تهنیت این زفاف سعادت اتصاف کردون جواهر زواهر
انجم

کواکب سیار فشانند سزاست بیت زخدا امیدوارم که کام دل یابی
همه روز در فراغت همه شب شادمانی چون در این ایام خسرت انجم و اختر شوخ خندید جام زرگ
رحمت و تخفیف قصد لبان نازنین محنت بر عهده مواقف شد همیشه
مراد و در کمین عروس آرزو حجاب باد در تهنیت ولادت فرزند در هنگامی که شب
مسعود آسمان و شبان یداقبال نجوم شادمانی از برج عزت و جلالت اختر طلوع نمود و از برج
سعادت رونق و انوار ساطعه بهایی کوهر طهور فسر بو صدور مخلصان و فتوح ناخجلان سرور
داشتند روزی و رونق در استظهار ساحت شاد بر بنیان که روز تاریخ سعادت آن ختم
طالع آن کوکب جهان تاب خندیده که کبرد و جهان را از مقدم آن طفل بخت سعادت بار
رونق جوانتی آرزو تحن مجنی داده خبر تعزیت نامه اگر چه خبر ترجیحی اثر در حکایت
مشوش تر خبر از مجمع فراق تسمیه است اما بدتر از اظهار این خبر جهان را بهتر جاره
نیست خاصه بعد از آنکه حضرت علی عیش و منادی عرصه لاریب نیز از ارجعی
ای ربک بگوش هوش فلانی رسانید و خطاب رضا را برداشته جنت از فضای
رب الارباب بسیع اسم جمع تفاصیل و دلایل رسیده اینجا و طایر عمر باز نشد کان
برده باشند نوعی دیگر حقا که دل ها غم اندوز است سوختگان بهشتی به سبب جگر سوز

دوری فهمای آتش حسرت در کانون سینه ملتهب و آب حسرت از فواره دیدها منسکب
گشته اصطبار ارباب تحقیق بمعاینه این صورت ناظر و ضمائر اصحاب تدقیق در خیالات این خانه سوز است
در هیچ دوده در بهار اعتبار طراوت نه نزد نرفت که و اوف احباب آنرا به غیر از آه و ناله و هیچ
کوشش در بکار این بود بنفشه خرمان آن راه بینند پس در این واقعه عظمی
جز صبر از تقدیر کبریا زمام اختیار القضیه فعل الله ما یشاء و باید بسر و رو خاک
امور به است نفرت و بحکم ما به با برداد و بحبل المتین صبر و تحمّل برو در اجها الله یحب
الصابرین مستمسک باید بود و خبر صدق انما الامر و القضا که دلالت معقب
الحکمة بسمع رضا بایه شنود امید که حق سبحانه مغفور را آمرزیده رحمت
گرداند نوعی دیگر اعلام صرفی در حضرت صدارت خجسته اوست و جناب حقایق
کرد الله طوطی لسان نازل بر آن بچه وجه بوصله تقریر نوانه آورد مخلص کلام آنکه بسنجه
عمر فلانی که در بستان زندگی بخت تازه و شاداب بود از صرصر حادثه صفت خاصه
اعصار فنا را فسرده کرد و فضای سینه سوختگان آتش حسرات
از سموم هموم هجران صفت سکینه است علیه الاحد نکه الله برحمته
انا لله و انا الیه راجعون

از تنعمی لا تحمل عنبر خورشید ... چون
حاجت ... چرخ ... ستکیفا ... در
در غضب آن تو انرکرد با قلم
شرح آن تواند در دفع از ادا
آن ملک صفات که اجل ناگهان
بلبل مثل فانه اش ساز برگ در این
از افسوس از آن چو هود در سیات
که در کلاه وجود بر دوش کرده بود چرخ کبود
اجل از آن جا که نهاد اگر چه در این مصیبت شرارها
شیر در کانون ... متهب ست و قطرات حسرت
از چشم هر چشمی منسکب ملاحظه آن معنی که اگر از این
دنیای دنی که با دیه بلا و از ذنبه خارستان عنا و بلیت است یک طلبی
راحت و سلوت متقل شد بود و بوطن اصلی و مسکن حقیقی که دار القرار است
رحلت نمود و اطفای نایره احزان و حرارت جان پر سوز را آب
صبر میتوان نمود که بتواری ندارد و سود اشید که بازماندگان باقی بوده باشند
نوعی دیگر حقیقه جگر سوز و خبر غم انداز فلان بوسیله کدام کلام آنکه گجگی
گل شیشه هالک دست تفرقه اجل قواعد بنیاد جانش را منهدم و چرخ
کردون فانه صبر و سکون یاران مخلصی در هوا دارای مختص ادا انکار انعدام
منعدم ساخت مرغ جانش قفس تن را شکسته بر کنگره قطره آرجعی الی ربک

عبارت در الفه گردد
عبارت شرح توان
گرد آنید دارد حاصل

لنت و شهباز روحش از اشتیاق از آشیانه فنا پرواز نموده بدرود بقا
پیوست زهی جا که خیمه درین چمن زد تا به شکیبی مرکشی بود باز گشت برکن
دایره مرکز بار نهند چو دورشی با آخر رسد سر نهند الصفاء خوابه
حقا که از استماع خبر وحشت اثر که سریر ایالت و مسند جلالت از ذات
ملکی صفات فلانی خالی ماند و سفینه حیاتش بگرداب اجل موعود غرق شد
ملال و کلال بدرجه و جای غمگینی رسید که قلم زبان درین قلم از عهده تقریر
دیگر آن بیرون تواند آمد مخفی نماند که دنیا منزلیست که خیر او با شر مختلط
و نفع آن با ضرر ممتزج با هر عشرتی محنتی و با هر حیاتی مماتی قرین در فوق خلود
بر صحیفه احوال مخلوق نکشیده اند و طغرای [illegible] بنام هیچ ممکن الوجود مرقوم نگشته
اند پس درین ماده و این واقعه طریقه رضا و تسلیم و وثوق رجا بکرم
حضرت کریم مرعی باید داشت و تفویض امور در ساحت توجه حضرت
علیم بذات الصدور باید افراشت در تعزیه احباب نویسند حقا
که از اشتعال این آتش عالم افروز از استماع این واقعه جانسوز دلها
پر آب و جگرها کباب است نه زبان را قوة آنکه شکایت آغاز کند و نه خامه
قدرت آنکه طرح این حکایت اندازد آه چون گویم که چون گویم زنیم

[illegible]

میسوزم امید که مصدوقه انا لله و انا الیه راجعون نصب العین ضمیر منیر
ساخته بثوبی و لشرائط صابرین سلک سبب تسلی خاطر خطیر سازند که صبر
درین نوع قضایا سبب درجات و موجب ازدیاد مثوبات است بیت
یارب که قضا عمر ترا مهلت باد در چرخ بکامت نرد دسا کن باد گر ریخت
گلی ز باغ دولت بر خاک از باد خزان درخت گل ایمن باد نوع دیگر
شعر صبوری فرزدست این درد را بغیر از صبوری دوای ندارد باقضا
بر نمی توان آمیخت حقا که از وقوع واقعه غم اندوز و حدوث حادثه جگر
سوز این دل مجروح نوائب کشیده و کربناها صبر بد بست چرخ بر هم دریای خاطر
محزون مصایب دیده درخت شکیبائی بباد رسوای کشیده ز جذاب
متأهل و محزون کربلا که عشری از معشار داند که از بسیار آن را تقریر
و تحریر تواند نمود دراز و اهم آنکه اگر سطری از آن در سطری چند
مرقوم آید در جام کیرد و بطول مقال مبادرت نمی نماید نهایتش
چون مشرب یا مسرت دنیا از شوایب مضرت صافی نیست و نوشش
راحت جهان از نیش محنت خالی آری گل آرا قرین است و مل آنرا
خار در کمین لیک هیچ فردی از افراد آدمی پای بدر سر بر حیات نهاد

قال النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]

کمر پهلوانی بتخته تابوت نرسید و هیچ یک از جوانی نکارخانه دنیا
الی نگرفت که بوحشت آباد مرگ گرفتار نشد پس لازمست که آن عالیجاه
درین هنگام بمقتضای انه من یتقی و یصبر آتش درون را بآب تحمل تسکین
دهند و داغ جزع و فزع بر سینه جانسوز نگذاشته بلکه آیینه خاطر انور ماثر را
که بر آئید و علی ان الله یحب الصابرین منور است غبار ملال مکدر نباید ساخت
و دل دردناک را بمضراب رضا بقضاء الله باید نواخت شعر رنج تقدیر
که کند تدبیر هیچ ره غیر صبر نیست بکر امید که تا اعمار اخوان صحاب ریاح
[illegible] بقاء و دوام کرامت کناد بحق محمد و آله الامجاد نوع دیگر چون
خبر واقعه هائله و مصیبت شامله که نزدیک و دور در رنا شر برابر آمد و واصل و مهجوری
در ماتم آن بیادی یکدیگر با ناخن تغیر سینهها رسید چگونه شرح دهم که سماع آن چه کشید
جمیع از صعوبت این حادثه گریبان درید و فلک از حیرت داغ در خون کشید بیت
این چه زخمیست که جز گریه ندارد مرهم این چه دردیست که جز ناله ندارد درمان مخفی نماند
که دار دنیا محل حوادث و مکان صوار رفت و ساحت امکان عرصه گاه نوایب و
مقامات [illegible] و مخاوف در دنیای فنا هر مخلوقی از قبیل واجبات و بقای

[illegible]

هر موجودی از مقوله ممتنعاتست هر ممکن الوجود که سر از دریچه حدوث بیرون آورد
سرانجام پایمال فوات خواهد شد سوی محدث بالذات که پای در بقعه امکان نهد عاقبت
الامر سر بکنج عدم فرو خواهد برد پس درین نوع قضایا دل بر جا در فتراک رضا باید زد
که بار قدر همه را کشیدنی است و شربت اجل همه را چشیدنی بیت آنرا که چه کند کر
نکشد بار قضا کافر نیستی همه در بند قدر محبوسند چون حیات واقع رفت زنا شر قضا چاره
کار رضا بالقضا باید داد عذرخواهی در نکردن تعزیت نویسند شرمنده ام از آنکه درین
تعزیت مرا فرصت نشد که خدمت آن آستان کنم تا بعذر خواهی آن شعلهای آه قندیل
دار جانب قبر شریف روان کنم که جان بیرون بری از این ورطه مخوف آیین بوشی تربت او
جاری روان کنم جواب مکاتبات جواب رساله مودت آیات بهجت افزا و معامله خلت قرین
مسرت انتما که درین ولا از قوم قلم فلانی منشی بود در بهترین زمانی نقاب در وداز چهره مقصود
کشوده مسرت افزای دل محبت گزین گشت امید که عنقریب بشرف ملازمت مشرف گشته
دائما امید از گلهای مواصلت لبریز گردد نوع دیگر شریفه نامه لازم الاعزاز و لطیفه خامه
مشکین طراز که بزیور مودت و خصوصیت مزین بوده سوانح الفت و صداقت از آن مبین
می نمود در خوشتر ترین نوع دیگر نامه لطائف [illegible] رقم زده کلک گوهر بار عز ورود
یافته از قید محبت و متاع مودت که در ضمن آن درج فرموده بود و زد نمودی از مکنونات

شعر
[illegible]

عندلیب
خاطر انیم اخص مخلصان بود نوع دیگر نغمه لبیب خوشی آواز کلبی محبت و وداد در هزار
دستان بوستان الفت داشتگاه که صدای ولا دیرینی زنگ جرس از خواطر مشتاقان
زداید نوع دیگر هر بید رفتار زمان و نسیم محبت و اشفاق اعنی شریف نامه
نامی محبت اقتضا و لطیف خامه گرامی مودت انتما نوع دیگر صحایف
دعوات که لب غنچه اخلاص لطایف آن از نفحات آن درچمن اختصاص متبسم
شود و لطایف تسلیمات که شامه صدق و صفا از طراوت فیوضات
آن در گلزار مهر و مودت معطر گردد نوع دیگر مجلد دا شریف دعوات داخیات
محبت قرین و لطایف تحیات زاکیات مودت تزیین که از اهدای
آن اشعه انوار محبت دو دوستی لامع واز بلامع آن بارقه اشتیاق دلها نکه
نوع دیگر تحفه دعائی که از صفای آن انجلاء خواطر ارباب دولت آگهی
نماید هدیه ثنائی که دراز آن عارضی رسای محبت بیحجاب چهره کشاید ساطع گردد
تحفه مجلس شریف فلانی میکردد نوع دیگر در بهترین وقتی فرخنده در زمانی
نامه طراز لازم الاعزاز فلانی که در محبت فلانی نطق ارسال نموده بود
فایض گردید چون مضمون مسرت مشحون آن مطوی بر استقامت مزاج
وهاج ومحتوی بر سلامت ذات فایض البرکات بود کمال مسرت

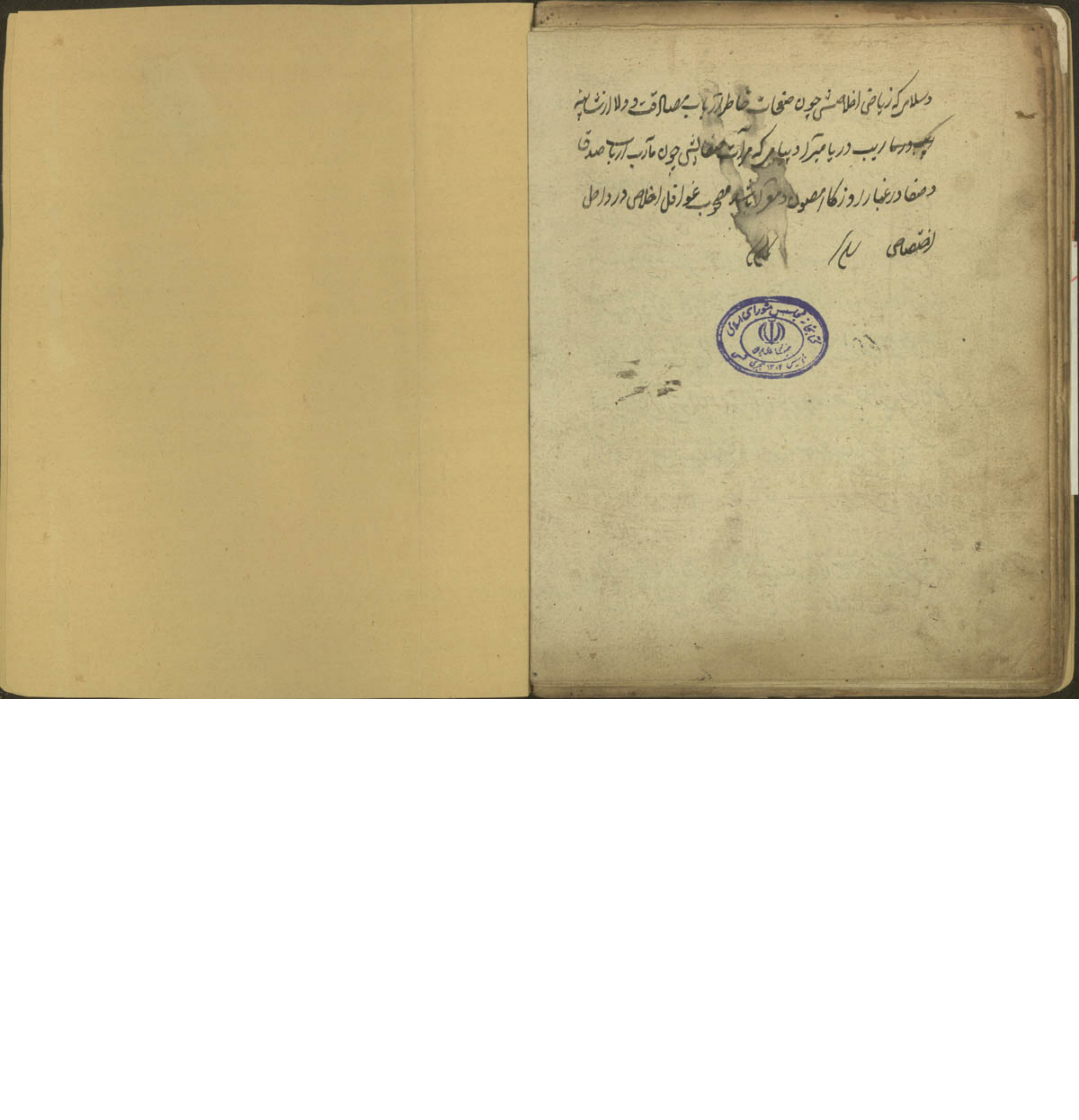
داشتیم

داشتیم بهار محبت ارسال داشته در ازاء آن معاطفه گرامی و در مقابل ملاطفه سامی تحفه
دعای که ریاحین انجمن اختصاص سخن و بوی القضا بند بر دلهای مخلصان
مسکرایه نوع دیگر

[illegible]

کثیر الاشتمال الاشتغال شوکت و اقبال فلانی از رشحات سحاب مکرمت
ناشفاعی بر کنار جویبار امکان انشود نما یافته با نوار مرآد آراسته و با ثمار
عشرت در دوستکامی مثمر و پیراسته باد و همیشه از درج الهی در توفیق بتوفیقات
گوناگون مؤید و متوجهات بلانهایات بلاغایات اشرف مستظهر گشته کامیاب
صوری و معنوی بوده باشند بعد از اهداء ادعیه صافیه مستجابه و ارا
مستطابه مکشوف ضمیر منیر کیمیا تاثیر خورشید نظیر میگرداند که نامه بلاغت آیات
در اسلام مسرت تزیینی در احسن اوان بمثابه خورشید عالمتاب درخشان
گردید از بارقه وصول ساحت خواطر مشتاقان را بنور حضور موفور السرور
نورانی ساخت نوع دیگر رواحل دعائی که از جهت اخلاص صبح
صفا ومدد قوافل تسلیمات که از جهت اختصاص نسیم مهر و وفا در زد تحفه
مجلس شریف فلانی میکردانند نوع دیگر تحف دعوات وافیات مخلصت آیات
که باعث تحریر نتایج دلهانی دا شتکاریست و صحف مدحات زاکیات مصادقت
سمات که بوسیله تحریک دوستی دودارست با قوافل ادعیه وافره و
رواحل اثنیه متکاثره از کمال اخلاص دعایه اختصاص هدیه مجلس شریف
فلانی میکردانند

نوع دیگر فنون دعوات بنیانی از کمال محبت که شمایم روح پرور آن بمشام
دل و جان رسد و صنوف تحیات منتهی بر نهایت اختصاص که نفایح
شوق و وداد از اهدای آن بدماغ محبان وزد نثار مجلس سامی نواب
مستطاب زیور بخش نام جلالت و اقبال رتبت ده چهره حشمت و اجلال
میسازد نوع دیگر صحف دعوات که از هبوب نکهات عنبر شمیم
نسیمی از فوایح کام را در دماغ مشتاق و تحف تحیات که از درد بمشام عنبر شمیمی
نفایح زوایا بمشام جان رسد نوع دیگر صحایف ادعیه وافیات صافیات
که فوایح عطر روایح آن عرصه آفاق را چون ساحت حدایق جنان معطر
گرداند و تحایف اثنیه زاکیات بابرکات که شمایم عنبر آمیز نفایح ریاض رضوان
بمشام جان و جنان رساند تحفه مجلس فلانی میکردانند نوع دیگر تحفه دعای
چون لمعات انجم عالمتاب درخشان که انوار اجابت آن دلها مستمعان جامع
ملکوت سلام تنویر گرداند و هدیه ثنای مستحسن رشحه بارقات خورشید کبریا فروزان
خشان که لوامع استجابت آن چون نجوم سماع جو در روشن خاطر



و سلامی که ریاحین اخلاصش چون صفحات خاطر ارباب مصادقت و ولا از شائبه
ریب و ریا مبرا و پیامی که مرآت صفا انشی چون مآرب ارباب صدق
و صفا از غبار روزگار مصون و معرا باشد مصحوب عواطف اخلاص در داخل
اختصاص سال